

# مشکل تئاتر؟!!

ما از اینکه فرهنگ غربی یا شرقی را طوطی وار تکرار کنیم افتخار کرده‌ایم و پُرز داده‌ایم، تا جایی که هر تقلید ناشیانه‌ای را علامت روشنفکری دانسته و در مقابلش سر تعظیم فرود آورده‌ایم. فلسفه مورد قبول غرب را در بستر و نشناخته قبول کرده‌ایم، سیاست اعمال شده از جانب غربیان را ستوده‌ایم و تحسین کرده‌ایم، تبلیغات غرب را برای مظلوم نشان دادن آن و ظالم نشان دادن این، در بستر و بی‌تفکر پذیرفته‌ایم. هر صدایی را که غرب فریاد زد، ما هم تکرار کردیم و هر صدایی را که او خاموش کرد، ما هم تحقیر و سرکوب کردیم؛ حتی اگر این دومی هم از خود غرب باشد، تنها به صرف اینکه صدایی است مغایر با اهداف تبلیغاتی و فرهنگی غرب، به سرکوب و انزوا محکوم بوده. و ما نیز به‌عنوان عوامل دست دوم آنها در یک کشور جهان سومی، با همان زبان الکنمان شروع کرده‌ایم به کوبیدن آن فکر و آن صدا.

این خودباختگی در مقابل فرهنگ، فلسفه، سیاست و تبلیغات غرب در میان برخی هنرمندان موجب شده که ما هنوز نتوانسته‌ایم استقلال فرهنگی خود را در عرصه تئاتر به‌دست بیاوریم. و این البته مخصوص هنرمندان تئاتر نیست؛ جامعه روشنفکری ما، به‌طور اعم، برای حل این مشکل راهی نیافته. اما بحث ما اینجا صرفاً در مورد هنرمندان تئاتر است و به این دلیل تأکید من خاص جامعه خودمان یعنی تئاتر می‌شود.

منظور از استقلال فرهنگی این نیست که ما حتی ابزار را هم از هیچ جا نگیریم؛ که ما حرف هیچکس را گوش نکنیم، حتی اگر منطبق با باورهای ما باشد؛ بلکه به این معناست که ما بدانیم چه می‌خواهیم بگوییم؛ آنگاه زبان مناسب آن را برای درک همگان به‌کار ببریم و هر همصدایی را در هر کجای دنیا دریابیم و هر کسی را که فرهنگش و حرفش و پیامش با فرهنگ دینی و ملی ما مغایر است، حتی اگر کنار دستمان باشد، بشناسیم. تا ما دقیقاً ندانیم که هستیم، ویژگیهای ما به‌عنوان يك امت و ملت متمایز از دیگران چیست و چه می‌خواهیم و به چه نیاز داریم، همواره احتمال فریب خوردنمان از هر کسی وجود دارد.

به هر حال ما نتوانسته‌ایم مظلوم خودمان را آن‌طور که می‌خواهیم، در این ظرف بریزیم چون نه مظلوم را خوب می‌شناسیم و نه ظرف را. گمان می‌کنم این يك مشکل زیربنایی است. و روی بنا، مشکلات دیگری که ایجاد شده، همه معلول همان علتند. اما در صورتی که این معلولها اصلاح شوند، خود می‌توانند علت يك بنای سالم و ایدآل شوند. این مشکلی است ریشه‌ای که ما از بدو ورود تئاتر اروپایی به ایران، گرفتار آن بوده‌ایم و تا قبل از انقلاب، این مشکل روزافزون بود و حتی به صورت يك قاعده در محیط تئاتر و يك امتیاز برای هنرمند درآمده بود. بعد از انقلاب، جو عمومی حاکم بر کشور تا حدودی توانست جلوی



مواردی به لحاظ فرهنگ، ایرانی نیست و اروپایی است. و ما بین این دو متعارض گرفتاریم و چاره‌ای نداریم جز اینکه این قالب و ظرف را که قابلیت بسیاری برای پذیرش هر مظلومی دارد، بپذیریم. شیوه‌های سنتی نمایش ما، مانند تعزیه، نقالی، سیامبازی و... ضمن اینکه به لحاظ استتیک و زیبایی‌شناسی و قابلیت‌های نمایشی در سطح بالایی هستند و هر يك در محدوده موضوعی خود، توان ابلاغ پیام مورد نظر را دارد. اما ظرفیت هر يك در قالب موضوعات معین و محدودی است و سوزهای نامحدود اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، اقتصادی، فلسفی و خانوادگی را نمی‌تواند پاسخ دهد. لذا ذهن پویای هنرمند که به دنبال زبانی است برای طرح مسائل مختلف و نامحدود، برای انتقال افکار و احساساتش، سبکها و شیوه‌های نمایشی تاریخی و بین‌المللی را مناسب دیده و جذب می‌کند.

اما مشکل این است که ما هنوز نتوانسته‌ایم این زبان را به‌درستی بیاموزیم؛ نتوانسته‌ایم قواعد و دستورات این زبان را که متعدد و متنوع است و هر يك بسیار پیچیده و حساس، بشناسیم. عمده‌تاً سبکها را به‌درستی از هم تمیز نمی‌دهیم، و اگر از شیوه‌های مختلف برای بیانی واحد استفاده می‌کنیم، ترکیب درست و آگاهانه‌ای ارائه نمی‌دهیم. دیگر اینکه در جهت کسب استقلال فرهنگی در تئاتر، به‌طور همگانی و صادقانه سعی نکرده‌ایم؛ سهل است، بسیاری از

مشکل، فقط تئاتر نیست؛ شاید در مقوله تبلیغ یا پیام‌رسانی به مفهوم کلی، اعم از سینما و موسیقی و نقاشی و... حتی ادبیات، مشکل سیاست‌گذاری، عمیق‌تر و گسترده‌تر باشد و شاید اگر روزی حصار تبلیغات کاذب و در عین حال همه‌جانبه و حساب‌شده، از روی سینمای ما برداشته‌شود و مشکلات بنیادی آن در روند و سمت و سو و جهتگیری و ابزار و عوامل، مشهود گردد، نتیجه حاصله حتی حیرت و تأثر افراد عادی را برانگیزد.

بنابراین برداختن به‌معضل تئاتر و کندوکاو در عوامل ضعف این رشته دال بر این نیست که مقوله‌های دیگر هنر، امن و امان است، بلکه تئاتر به این جهت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که می‌تواند در سطحی بسیار گسترده و فراگیر و با استفاده از امکانات مردمی، به‌کار گرفته شود و تأثیرگذار باشد. این خاصیت و خصوصیت هر ذهن نقاد و دل‌سوخته‌ای را وامی‌دارد تا در جهت رفع موانع و مشکلات این رشته تلاش کند.

براین اساس، مجله «سوره» مصمم شده است طی گفتگوهایی با صاحب‌نظران، دست‌اندرکاران و هنرمندان این رشته، گامهایی در جهت روشنی‌سیر و رفع مشکلات بردارد. نظرات خوانندگان گرامی می‌تواند بهترین یاور این تلاش باشد.

## تاجبخش فنائیان

معضل تئاتر ایران در درجه اول برمی‌گردد به گذشته، یعنی زمانی که تئاتر از اروپا به ایران آمد و مدت زیادی نیز از آن نمی‌گذرد، و البته عمده نمایش ما را تشکیل می‌دهد. این نمایش در عین حال هم ایرانی است و هم ایرانی نیست. از آنجا که در ایران اجرا می‌شود، فکر ایرانی، و مسائل ایرانی و سلیقه و پسند ایرانی و با زبان ایرانی و برای مضامین ایرانی به اجرا درمی‌آید، ایرانی است. اما سبک و شیوه و تکنیک و ابزار و در

رشد این معضل را بگیرد، اما به علت دوری مردم از تئاتر و گرفتاریهای مسئولین و عدم توجه آنان به امر هنر به طور اعم، و تئاتر که مورد بحث ماست به طور خاص، و نیز عدم آگاهی مسئولین از اهمیت تئاتر در جامعه و در نتیجه کم بها دادن و یا بها ندادن به آن، مجموعاً موجب شد که کسی به این امر رسیدگی نکند و این مشکل همچنان در بنیان تئاتر باقی بماند. لذا برای مدتی، فشار افکار عمومی بر این روند، بدون راهیابی و چاره اندیشی، می رفت تا تئاتر را در این مملکت به طور کلی به فراموشی بسپارد. اما تلاشها و زحمات عده ای توانست این پیکر نیمه جان را باز زنده کند و همانها سعی کردند تا با این مشکل، تا آنجا که توان دارند مبارزه کنند و تئاتری سالم و مستقل و بالنده را در کشور ترویج کنند. اما عدم حمایت مسئولین از طرفی و کارشکنی ها و دشمنیهای وابستگان به فرهنگ غرب از طرف دیگر، و عدم آمادگی جو کلی جامعه از دیگر سو، توان این عده را در ایجاد آنچه مدنظر داشتند کاهش داد. ولی مبارزه دو ثمر داشت: یکی اینکه تئاتر زنده ماند و دیگر اینکه روند رو به رشد آن بیماری متوقف شد و به جای آن حرکتی هدفدار و استقلال طلبانه در محیط تئاتر، با زحمت بسیاری برای خود جا باز کرد.

... و اما امروز، معضل تئاتر ما، به عنوان تئاتری که می خواهد مستقل و بالنده باشد، این است که سیاستی مدون و قانونی جهت نیل به این هدف در دست نداریم تا همگان تکلیف خود را در قبال آن بدرستی بدانند و حرکت خود را براساس آن تنظیم نمایند. تئاتر امروز ما، برخلاف تئاتر در همه جای دنیا، هیچ خطو جهت معینی ندارد. هر کشوری، مطابق با فرهنگ اجتماعی خود، بر حرکتی فرهنگی و هنری، و از جمله تئاتر، اشراف دارد و آن را به گونه ای هدایت می کند که متضمن رشد حرکت فرهنگی و پستوانه حرکتیهای اجتماعی، آن طور که سازمان عمومی کشور بر آن بنا شده، باشد. این اشراف و اعمال سیاست فرهنگی یا آشکار و علنی است و یا در بافت حرکتها چنان جا افتاده که نیاز به اعلام آن نیست و این امر البته لازمه حفظ استقلال فرهنگی- تاریخی هر جامعه ای است، که ما تا امروز از برکت وجود آن بی بهره بوده ایم. اما تا آنجا که من اطلاع دارم، مرکز هنرهای نمایشی بتازگی در حال تدوین این سیاستگذاری و برنامه ریزی برای تئاتر است که امیدواریم موفق باشند.

مشکل دیگر اینکه در جامعه تئاتری ما دوستی و یکدستی نیست، زیرا اولاً افکار و سلیقه های مشترک در بین هنرمندان وجود ندارد و اختلاف نظرها و سلیقه ها به حدی است که کمتر دو نفری را می توان یافت که با هم تفاهم فکر و سلیقه داشته باشند. و دیگر اینکه خودپسندی ها و حسادتها اجازه تحمل کسی را به کسی نمی دهد. معضل دیگر تئاتر مستقل و پوینده، دشمنی

وابستگان فرهنگ شرق و غرب است: کسانی که از این وابستگی ارتزاق می کنند و بدون آن فرهنگ، موجودیت خودشان را در خطر می بینند. اینان با هر حرکت نوینی که احساس کنند ویژگیهایش را نمی فهمند و نمی توانند با آن همراه باشند، موزیانه مخالفت می کنند، علیه آن جو می سازند، شایعه می پراکنند و سعی دارند به وسیله برجسب های ناچسب آن حرکت را منزوی کنند.

یکی دیگر از معضلات تئاتر ما، که باز از عدم شناخت ظرف و مقرووف توسط نویسندگان ما و نیز فقدان سیاستگذاری مدون ریشه می گیرد، پرورش یافتن نمایشنامه نویسانی است که قادر باشند با شناخت همه جانبه از فرهنگ خودی و با تسلط بر فنون نمایشنامه نویسی در سبکهای گوناگون و مناسب محتوای مورد نظر، نمایشنامه های قوی و مؤثر بنویسند. لذا برای رشد استعدادهای نویسندگان ایرانی و تشویق آنها و نیز به منظور استفاده از متونی که تراوش ذهن ایرانی است، گاه نمایشنامه هایی را که از یکی دو امتیاز مثبت برخوردارند، با استفاده از تکنیکهای اجرایی به صحنه می بریم. اما از آنجا که تعداد همین نمایشنامه ها نیز جواب سالنهای نمایش و گروههای نمایشی را نمی تواند بدهد، از متونی که به لحاظ مضمون و محتوا با باورها و اعتقادات ما در تعارض نباشند و ضمناً از تکنیک و پرداختی قوی و نمونه برخوردار باشند، استفاده می کنیم. این کار البته محاسنی دارد و معایبی. از محاسن استفاده از متون خارجی که منطبق با باورهای کلی انسانی و نامتعارض با موضوع گیری های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی ما هستند، یکی این است که نویسندگان ما می توانند با فنون نمایشنامه نویسی و قابلیت های اجرایی این نوع نمایشنامه ها از نزدیک آشنا شوند. دیگر اینکه با این کار، این حقیقت را ابلاغ می کنیم که ما در موضوع گیری های اخلاقی، اجتماعی و انسانی در جهان تنها نیستیم و متفکرین و هنرمندان بزرگ امروز و کل تاریخ یا ما در این مواضع همصدا و هم فریاد بوده و هستند. و اما همین بهره گیری درست و عاقلانه اگر هدفدار، تحت کنترل و هوشمندانه نباشد، این خطر را دارد که ما به تغذیه مواد آماده و خوش رنگ و بو عادت کنیم و دیگر رغبتی به دست پخت خودمان نشان ندهیم، که در این صورت بیم آن می رود که ما هر روز از احتمال رسیدن به استقلال نمایشی فاصله بگیریم.

یکی دیگر از معضلات جامعه تئاتری ما این است که در رسانه ها و مطبوعات، بدرستی سره از ناشره تمیز داده نمی شود، چرا که ما منتقدینی آگاه که نسبت به زوایای تکنیکی و محتوایی آثار نمایشی آشنا باشند و بتوانند خسنها و معایب یک اثر را تشخیص دهند و آنها را بدرستی کالبدشکافی کنند و باز نمایند، نداریم. افرادی که در مطبوعات ما، تحت عنوان منتقد، نظر خودشان را می نویسند، عمدتاً کمترین اطلاعی از مقوله

نمایش ندارند. لذا تعهد و رسالتی هم در قبال نمایش برای خود احساس نمی کنند. این اشخاص معمولاً در مطلبی که تصادفاً، یا با ایجاد رابطه ای یا با زدن نقبی، فرصت چاپ و انتشار آن را در یک نشریه ای پیدا کرده اند، تسویه حساب شخصی می کنند و یا موضع گیری گروهی و سیاسی دارند و یا سلیقه شخصی خودشان را منعکس می کنند (بستگی دارد به اینکه چگونه و با چه هدفی در آن مطبوعه وارد شده اند). به هر حال، هر چه که باشد، مطالب آنها، نه یا علیه نمایش، اغلب از هیچ استدلال علمی و یا مطلبی که نشانه اطلاع آنها از تکنیک یا محتوای درست نمایش باشد، برخوردار نیست. لذا خواننده از لابلای مطالب آنها چیزی نمی آموزد. فقط یک مشت تعریف و یا تکذیب و فحاشی بی دلیل را می خواند. باز بستگی دارد به اینکه آن فرد با کارگردان نمایش و یا اعضای گروه نمایش، به لحاظ شخصی، سیاسی و سلیقه ای چه برخوردی دارد و تصمیم گرفته است که نسبت به کار آنها چگونه قضاوت کند. و البته تا زمانی که تئاتر ما از وجود منتقدینی آگاه و صادق بی بهره باشد، راه رشد و تعالی اگر مسدود نباشد، بسیار پریچ و خم و ناهموار خواهد بود.



## مجید مجیدی

بخش اعظم معضلات تئاتر ایران به قبل از انقلاب برمی گردد و متأسفانه این معضلات بعد از انقلاب، به دلیل عدم برنامه ریزی مشخص، از جهتی افزایش پیدا کرده است. این که می گویم افزایش یافته به این لحاظ است که در گذشته، هنر همانند دیگر سیاستهای رژیم در پایتخت متمرکز داشته و شهرستانها کمتر آسیب پذیر بوده اند. دلیل این مدعا هم جشنواره های تئاتر گذشته است که اغلب حضور گروه های تئاتری شهرستانی در جشنواره ها، حضور سنگینی و اصل تری نسبت به گروه های پایتخت بوده، در حالی که بعد از انقلاب کلاً سعی بر این بوده که تمرکز در پایتخت شکسته شود که در شکل صوری آن انجام شده، ولی به دلیل نداشتن برنامه فقط در حد طرح مساله باقی مانده است. درست مثل وضعیت کشاورزی که کلی روستائیان را تشویق به ماندن در روستا و کشاورزی می کنیم، ولی همان کشاورزها علیرغم میل خودشان در

میدانهای پایتخت در صف طویل کارگران ساختمانی قرار می‌گیرند، تئاتر ما هم همین وضع را دارد. بدون اینکه تعقیبی در شکل تئاتر قبل از انقلاب، بخصوص وضعیت تئاتر پایتخت داشته باشیم، گروههای شهرستانی را دعوت به کار و حضور گسترده در صحنه‌های نمایش کردیم، قبل از آنکه حتی چاره‌ای برای متن و شکل کار اندیشیده باشیم. به‌طور مثال، بعد از گذشت ده سال از انقلاب ما به تعداد انگلستان دست نویسند در زمینه ادبیات نمایشی نداریم. به لحاظ شکل کار هم که وامصیبتا! این تب کارفرم که در واقع اپیدمی هم شده در اقصی نقاط تئاتر این مرز و بوم به چشم می‌خورد و بدون هیچ شناخت درستی از شکل کار فرم دست به این کار زده می‌شود.

به‌هر حال بنده معتقدم که ما با یک تئاتر ورشکسته‌ای مواجه هستیم که هر روز مخاطبهای بیشتری را از دست می‌دهد. در زمینه متون نمایشی بخصوص در یکی دو سال اخیر به دلیل کمبود نمایشنامه، همه رویه‌سوی متون خارجی آورده‌اند. یک عده هم به علت شیفتگی بیش از حد به متون غربی پناه برده‌اند؛ نمایشنامه‌هایی که به علت بار ادبیاتی آن بیشتر به درد خواندن می‌خورد و به لحاظ اجرا نمی‌تواند موفق باشد، چون زبان و فرهنگ نمایش با فرهنگ ما سازگاری ندارد. متون خارجی می‌تواند برای نویسندگان و پژوهشگرانی که در عرصه تئاتر فعالیت دارند بسیار راهگشا باشد ولی این دلیل نمی‌شود که برای مخاطبان این هنر نیز بتواند مفید واقع شود. چه بسا که همین امر، یعنی پرداختن به متون خارجی به‌طور کلی باعث شده باشد که تئاتر پایگاه مردمی خود را از دست بدهد. اینکه می‌بینیم سینما در ظاهر بسیار موفق بوده، لاقل در کشاندن مردم به سینما، تنها نمی‌تواند جنبه‌های تجاری اثر باشد. مردم با فیلم به راحتی ارتباط برقرار می‌کنند، چرا که زبان فیلم برای مردم بیگانه نیست. البته در این میان، سیاستهای یکی دو ساله اخیر به اعتقاد بنده بیشتر از همه وقت به تئاتر ما لطمه زده. سیاست درهای باز به تبع سینما- پیامدهای ناخوشایندی به همراه خواهد داشت که الان ما در صحنه نمایش شاهد آن هستیم. با حضور افرادی که با انقلاب سازگاری ندارند چگونه می‌توانیم در عرصه تئاتر گامهای اساسی برداریم؟ آن جماعت که خیال خودشان را راحت کرده‌اند. از منتهای خارجی استفاده می‌کنند و به تعبیر خودشان نهایتاً سراغ منتهایی می‌روند که لابلای دیالوگها در یک ابهامی مثلاً تیکه‌ای هم به انقلاب بیندازند. به‌منظر بنده مشکل تئاتر ایران، خلا آقایان « z » نبوده که حالا از آن جماعت دعوت به‌کار شده تا شاید منجی تئاتر ایران باشند. وجود چنین عناصری در صحنه چیزی را که درست نمی‌کند، هیچ، بلکه در درازمدت ضربه‌های محکمی بر پیکره تئاتر این مملکت خواهد زد، چنانچه آثار آن از هم اکنون

مشاهده می‌شود.

مسائل اقتصادی نیز در کم و کیف رکود تئاتر ایران ارتباط و نقش مستقیمی داشته، چه بسا که بسیاری از دست اندرکاران تئاتر به واسطه درآمد کم به سینما پناه آورده‌اند. به‌طور مثال، یک نویسند در زمینه نمایشنامه که شش ماه وقت خود را گذاشته، نهایتاً پانزده تا سی هزار تومان عایدش می‌شود. در حالی که این عایدی در سینما چندین برابر است. مضافاً که نمایشنامه بار ادبیات را یک می‌کشد. به اعتقاد بنده در فیلمنامه اصلاً ادبیاتی در کار نیست، یا لاقل در سینمای ما نیست. اینکه می‌بینیم در عرصه سینما هر ننه‌قمری لقب نویسند را پیدا می‌کند، از تهی بودن مطلب حکایت می‌کند. و این روند اختلاف دستمزد در تمامی عوامل تئاتر و سینما به چشم می‌خورد. اگر عوامل مستعد و متعهد تئاتری شناسایی شوند و در سیستم صحیحی جای‌گیرند و تامین بشوند، قطعاً تحولی در تئاتر ایران صورت خواهد گرفت.

به اعتقاد بنده راه نجات تئاتر ایران در چند بخش خلاصه می‌شود:

۱. حذف افراد غیر متعهد، لاقل در زمینه تولید.
۲. پرداختن به آموزش که اساساً این بخش می‌تواند در طیفهای مختلفی فعالیت کند: تربیت نویسند، کارگردان، بازیگر و... به‌هر حال، دانشکده‌های هنری ما یک حد کنجایش گزینش دانشجو دارند. بعلاوه این توفیق نصیب اکثریت علاقمندان این رشته‌ها نمی‌شود، به دلیل مشکلات فراوانی که برای این علاقمندان وجود دارد.
۳. در کنار آموزش، نویسندگان متعهدی که در حال حاضر توانایی کافی برای خلق اثر دارند شناسایی شده و تحت عنوان کانون نمایشنامه‌نویسان متعهد با هویتی حقوقی و حقیقی مجتمع شوند.
۴. شناسایی تئاترهای قوی که نویسندگانه‌های آن حتماً ایرانی باشند جهت ضبط تلویزیونی و پخش آن، که در آن صورت ما می‌توانیم هفته‌ای یک بار شاهد پخش یک نمایش خوب از تلویزیون باشیم. این امر هم تولیدکنندگان و دست‌اندرکاران تئاتر را تشویق خواهد کرد و هم جایگاه تئاتر برای مردم بیش از پیش شناخته خواهد شد، که البته صدا و سیما در این زمینه باید همکاری جدی داشته باشد.
۵. هدایت و حمایت مسئولین مربوطه از نیروهای متعهد در امر تولید.
۶. تامین دست‌اندرکاران تئاتر، بخصوص نمایشنامه‌نویسان.

## ■ مسلم قاسمی

اگر بر این اعتقادیم که تئاتر یک واقعیت فرهنگی است که ریشه در آداب و سنن، اعتقادات، ادبیات و به‌طور کلی زندگی انسانها دارد و بر این باوریم که می‌توان با این شمع به دنبال بایدها و چرایی‌های جامعه رفت و اطمینان داریم که با این حربه می‌توان به زوایای روحی، جسمی، سیاسی، اجتماعی و... نفوذ کرد و با این وسیله به جنگ با تضادهای پرداخت، فریاد کشید، هشدار داد، به خود آورد و تکان داد و خلاصه آن را ابزاری برای دیدن روح تعهد در کالبد انسانها دانست، آنگاه می‌توان تعریفی زیبا از تئاتر داشت و تعبیری نه چندان خوشایند از آنچه در این مرز و بوم به‌نام تئاتر مطرح است.

اگر بخواهیم به گونه‌ای جدای از مردم به آن بنگریم، راهی را رفته‌ایم که تا به حال... و اگر آن را نردبان رشد و شکوفایی فرهنگ بشماریم، ما کجا و این واژه؟

تئاتر یک ملت یعنی نمایش یک ملت، یعنی نمادی از هویت و موجودیت آن ملت، یعنی تکرش و بینش عمیق و ریشه‌دار در تاریخ آن ملت، البته با زبانی جذاب و ارائه‌ای نو و پیشرو، حتی قابل طرح در سایر ممالک و جوامع جهت اشاعه این هویت. و این را چه کسی باید از دل جامعه، دردهایش، معضلاتش، نجواهایش، سردرگمی‌هایش، آرزوهایش و... بگیرد، به‌پروراند، پند دهد، هشدار دهد و راه گشاید؟ هنرمند، و نزدیکتر از همه به مردم، نمایش، تئاتر و هنرمند تئاتر...

و اما معضل تئاتر ما!

زیادی کودکی در بغل داشت. کودک گریه می‌کرد. هرچه تکانش می‌داد، با او بازی می‌کرد، برایش شکلک درمی‌آورد تا ساکتش کند، طفل نه تنها آرام نمی‌شد، بلکه بر شدت فریاد و فغانش اضافه می‌گشت. شخصی به او رسید و ماجرا را جویا شد. زید پاسخ داد: در آرام کردن این بچه مانده‌ام. آن شخص به او گفت بچه را زمین بگذار، آرام می‌شود. بچه را به زمین گذاشت. آرام شد. علت را پرسید. به او گفت: علت گریه این طفل قیافه خود توست؛ او از تو می‌ترسد!

مثال فوق را می‌توان بسط داد، به فرهنگ و تمامی معضلات و مشکلات جامعه که آنها نیز

ریشه در فرهنگ دارند. همه ریشه در به هم ریختگی فرهنگی بویژه در صد ساله اخیر دارد. لذا نمی‌توان هنر نمایش را که همراه با نام غربی‌اش، تئاتر، فرهنگش را نیز برای ما به ارمغان آورد، جدای از مسائل دیگر بررسی نمود.

نمایش ارتباط مستقیم با حرکت و پویایی انسان دارد؛ از هنگامی که انسان پای در مرحله شناخت می‌گذارد، از کودکی، با ما رشد می‌کند و هر روز از لحاظ نوع بینش و تفکر انسان تکامل می‌یابد. لذا پیوند و ارتباط مستقیم با آموزش و پرورش دارد. کشورهای مرفه‌تری و پیشرو در زمینه نمایش، در لابراتوارها و آزمایشگاههای علوم انسانی، تئاتر را به عنوان یک واحد درسی جدی از سالهای اولیه تحصیلی در مدارس جای داده و کاربرد بسیار مطلوب آن را در اکثر دروس به اثبات رسانیده و تجربه کرده‌اند. دیدن تئاترهای محلی در ابعاد مختلف فرهنگی، تربیتی، علمی و تحلیل آن در مدرسه جزو مهمترین مواد درسی است...

حال برمی‌گردیم به مثال بالا و حاصل ما از این مقوله. زمانی، به واسطه بی‌لیاقتی حکام و پادشاهان شهوتران و میدان‌داری منورالفکرهایی که با مسافرت‌های پی‌درپی به فرنگ، مبلغ و مروج تجدد غرب در لوای تمدن بودند، ما از آنچه داشتیم نیز تهی شدیم و زرق و برق فرهنگ مصرفی را در تمامی ابعاد پذیرفتیم و هرکه از ملت و اصالت ملی و دینی دم زد، به باد تمسخر گرفته شد و... بازار ترجمه رونق خاصی گرفت و چنان در ادبیات ما تاثیر گذاشت که آثار وطنی نیز دقیقاً مشابه آثار خارجی تولید می‌شد؛ ترجمه‌هایی چون «کنت مونت کریستو»، «سه تفنگدار»، نمایشنامه‌های «مولیر»، «دهها و صدها اثر گوناگون و باز نمودن دنیایی پر از زد و خورد و عشق و نیرنگ و صحنه‌های به قول معروف «آنتریک» و... تا به امروز که به قدری از این تاثیرات اشباع شده‌ایم که تمیز آن بر ایمان مشکل و شاید غیر ممکن شده است.

بجرات می‌توان گفت در حال حاضر کسی تعبیر و تفسیر مشخص و مطلوبی نسبت به موقعیت کنونی تئاتر جامعه ندارد و این معضل را یک شبه نمی‌توان حل نمود، چه تمامی ارکان فرهنگی یک جامعه مانند زنجیر به یکدیگر پیوسته‌اند و همه آنها ریشه‌های واحدی دارند. به قول دوستی، سادملوحانه است که در قابلمه‌ای دنبال نهنک بگردیم! این بازار، بازار رشد نیست. در این بازار، نه نویسنده می‌داند چه بنویسد و نه کارگردان می‌داند چه کار کند. بازار سلیقه است نه قانون پویا و مدون. زمانی دور کار به دست نوشته‌های ضعیف وطنی می‌افتد؛ کارهایی اکثراً شعاری و بدون محتوایی غنی، و گاه بادگلوهای روشنفکرانه تبلیغاتی که کاری جز فرم دادن و حفظ کردن یک سری گفتگوهای غربی و شرقی ندارند. اکثر این افراد رسالتی هم در کار خود

احساس نمی‌کنند؛ همین قدر که کارشان اجرا شود کافی است. اعتقادی هم به مردم و خاستگاه آنها ندارند؛ در خود و طیف خود می‌لولند. البته در اینجا باید تذکر داد که حساب این گروه از افراد آگاهی که بنابر نیاز فرهنگی و شناخت مردم و هماهنگ با سیر تکاملی جامعه اثری بر محتوا با بار اخلاقی و انسانی و با رسالت هنرمندانه به صحنه می‌آورند جداست... اما در کل، به قول یکی از علما که در فرهنگ اسلامی و تاریخ هنر آگاهی لازم را داراست. چه پیامی می‌تواند باشد در این شکل درآوردن‌های بدون منطق؛ من اسم این را می‌گذارم جنون هنری؛ یک نوع خلأ یا بوجی هنری، ولنگاری هنری و هر اسمی که شما در قاصوس بی‌هنری سراغ داشته باشید. لااقل هنر شرقی و غربی تکنیکی دارد که ممکن است برای ما که هنر اسلامی را می‌خواهیم اشباع دهیم راهگشا باشد. ما در این مرحله هیچ ابایی نداریم که بگوییم حاضریم شاگردیشان را در این زمینه بکنیم. ما در این قسمت از نظر تکنیکی شاگرد آنها هستیم. یاد می‌گیریم، هم از شرق و هم از غرب. البته دنیای غرب خود به عصیان رسیده و در حال استغراق عصبی است و به حد انفجار رسیده. در دخمه‌های تاریک به دنبال دست نوازشگری می‌گردد و برای یافتن آرامش به هر افیونی پناه می‌برد. به دنبال یک نسیم روحانی است و قطعاً نسخه درد آن جامعه نه تنها مرهمی برای ما نخواهد بود، بلکه عریان نمودن آن عصبیتها برای ما مضر و خطرناک است.

این معضلات را باید در ریشه جستجو کرد، نه در سطح. شاید جالب باشد بدانیم که هم‌اکنون در دانشکده‌های فقیر هنری (تئاتر و سینما) بویژه تئاتر، نه تنها تلاشی برای بارور نمودن خلاقیت دانشجویان نمی‌شود، بلکه راهی را می‌روند که در قبل از انقلاب پیموده شده بود؛ با این تفاوت که بار علمی آن زمان بیشتر از امروز بود. در این دانشکده‌ها، تا آنجا که بنده اطلاع دارم، حرفی از پویایی و حرکت در راه ساختن تئاتری با زیربنای فرهنگ غنی ایرانی اسلامی نیست. شاید هم اساتید مایه این کار را ندارند. محفوظات در حد همان چند نمایشنامه‌نویس و کارگردان شناخته‌شده و نهایتاً کدری کوتاه به تعزیه، نقالی، بردخوانی، سیامبازی و... البته همواره افتخار می‌کنیم که تنه آقای «برشت» به تعزیه ساییده شده و تخته حوضی‌مان با «کمدیا دلارته» شاید قابل قیاس باشد و نقالی با... خلاصه بر تئاتر ما همان رفته که بر تمدن بزرگ شاه معدوم و صنعت مونتاز.

ذهنیت ما را با تقلید، با ایسمها و افکار التقاطی شکل داده‌اند و هدایت این فرهنگ در راستایی نو و پویا راهی است دراز و شدنی که با به هم ریختن این آشفته‌بازار و ایجاد یک زیربنای نو امکانپذیر است. البته نمی‌توان وجود سرچشمه‌های باریک و زلال و بریار را، به گونه‌ای بسته و گریخته در کشور منکر شد، اما مسلماً

تکافوی حرکت و شتاب جامعه اسلامی ما را نخواهد کرد. باید باورها را به گونه‌ای جدی تغییر داد و این تغییر را ستاد انقلاب فرهنگی باید در نظام آموزش عالی و آموزش و پرورش و اساتید به صورت جدی متجلی سازد. باید معلم و دانشجوی ما به این باور برسند که اگر ما به واقعیتها و نیروهای خود پی ببریم، آنگاه خواهیم فهمید که جدأ در غرب خبری نیست. الان دنیای غرب به آرامش روحی ما غبطه می‌خورد. سینمای ما اگر در جهان مطرح می‌شود صرفاً به دلیل تکنیک بالا و جلوه‌های ویژه و بازیگری نیست، بلکه فرهنگ انسانی و اخلاقی حکم بر این فیلمهاست که آنها را جذب می‌کند.

اندیشمندان و نیروهای متعهد را باید تمام وقت به کار گرفت، باب تحقیق را باز نمود، سمینارها و کنفرانسها تدارک دید و از درون این حرکتها به طرحی جامع و چهارچوبی محکم دست یافت؛ البته چهارچوبی با حمایت مسئولین و پشتوانه مالی، چرا که یکی از مهمترین ابزارهای پیشبرد این هنر، گذشته از موارد ذکر شده، تامین شغلی این حرفه است. مشکلات اقتصادی یک نویسنده، کارگردان و بازیگر به آنها فرصتی برای نوآوری و خلاقیت نمی‌دهد. کمتر کسی است که پشتوانه معیشتی خود را بسبب درآمد از راه اجرای تئاتر قرار داده باشد. فرق است بین تئاتر تجربی، تئاتر آماتور و حرفه‌ای. ضمن اینکه هر کدام در جایگاه خود محترمند، اما باید یک هنرمند حرفه‌ای فکر و توانش را برای ارائه کیفیت مطلوب اثرش بگذارد و دولت زمینه‌ای برای او فراهم سازد که جذب کارهای زائد پولساز دیگری نشود. آنگاه می‌توان انتظارات بجایی از هنر نمایش داشت.

و کلام آخر اینکه، بدون تعارف ما با یک واقعیت روبرو هستیم: جامعه ما جامعه‌ای اسلامی است، با معیارهای خاص خودش. جامعه‌ای است که مردمش بسیار جلوتر از هنرمندانش حرکت کرده‌اند. در تفکر این جامعه، انسان از مقام الاهی برخوردار است، زن دارای کرامت است و الگویش حضرت فاطمه (س) است. این جامعه نه اومانیست است و نه کمونیست و نه هیچ «ایست» دیگر. خداوند محور تمام حرکتهاست. ارزشها، ارزشهای انسانی است. لذا هنرش نیز باید در این راستا باشد و هنر نمایش باید خود را به این محور نزدیک سازد تا رشد کند. سخن را با کلام زیبا و هنرمندانه امام رحمت الله علیه که همواره باید الگوی تمامی هنرمندان باشد به پایان می‌رسانم: هنر عبارت است از دمیدن روح تعهد در کلبه انسانها.